

مِنْهَاجُ الْعَابِدِينَ

تَصْنِيفُ

أَمَامِ مُحَمَّدٍ غَزَالِي

تَرْجُمَهُ

عُمَرَ بْنِ عَبْدِ الْجَبَلِ سَعْدِ سَفَرِي

تَضَمُّنُ

أَحْمَدَ شَرِيعَتِي

انجمن اسلامی حکمت و فلسفه ایران

فهرست مطالب

پنج	مقدمه مصحح
۱	مقدمه مصنف
۱۱	باب اول در عقبه علم
۲۰	باب دوم در عقبه توبه
۲۵	فصل [در صعوبت این عقبه]
۲۷	فصل [در مناجات]
۲۹	باب سوم در عقبه عوائق
۵۸	فصل اول : چشم
۶۰	فصل دوم : گوش
۶۱	فصل سوم : زبان
۶۳	فصل چهارم : دل
۷۶	فصل پنجم : شکم
۸۷	فصل : [در اهمیت این عقبه]
۹۲	فصل : [در رعایت چهار اصل]
۹۶	فصل : [در ترك دنیا]
۹۹	باب چهارم در عقبه عوارض
۱۲۲	فصل : [در دفع عوارض]

۱۲۵	فصل : [در ذکر نکته ها]
۱۳۶	فصل : [در توکل]
۱۳۹	باب پنجم در عقبه بواعث
۱۴۴	فصل : [در احتیاط بر قطع این عقبه]
۱۶۰	فصل : [در ثواب و عقاب الهی]
۱۶۲	باب ششم در عقبه قوادح
۱۷۳	فصل : [در احتیاط بر قطع این عقبه]
۱۸۰	فصل : [در تمثیل]
۱۸۱	فصل : [در هشدار]
۱۹۰	فصل : [در ترك اهل دنیا]
۱۹۳	باب هفتم در عقبه حمد و شكر
۱۹۸	فصل : [در چگونگی قطع این عقبه]
۲۰۵	فصل : [در تأمل و سپاس]
۲۱۰	فصل : [در مسؤولیت خطیر انسان]
۲۲۳	فهرست اعلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پیش‌گفتار

عصر غزالی را می‌توان دوران شکفتگی و شکوفائی تمدن اسلامی نامید، یا با اندکی احتیاط پایان دوره شکوفائی، چراکه این رنسانس اسلامی در قرن چهارم به کمال خود رسیده بود. آنچه مسلم است این است که مجموعه آنچه به عنوان فرهنگ اسلامی در چشم اندازی بسیار گسترده، یکی از امواج بزرگ مدنیت جهانی را به وجود آورده (و در مطالعه روند تکاملی علم و فرهنگ بشری از تحقیق و جستجو درباره آن ناگزیریم) در فاصله دو قرن سوم تا پنجم هجری دوران کمال و زاینده‌گی خود را پیموده و اگر قرنهای دوم و سوم را روزگار رویش و بالیدن این فرهنگ بدانیم، قرون چهارم و پنجم دوران شکوفائی و کمال و حاصلخیزی این فرهنگ است. در حوزه گسترده و بیکران این فرهنگ، که آمیزه نبوغ و استعداد نژادهای مختلف و معارف گوناگون روزگاران قبل از ظهور اسلام است، با درهم ریختن نظم طبقاتی عصر ساسانی در ایران و کشورهای دیگر، مجال برای پرورش استعدادهای بشری فراهم آمد که در قرون قبل از ظهور اسلام، آن استعدادها در نظام طبقاتی حاکم بر ملت‌ها اغلب مجال شکفتن نداشتند. ظهور اسلام مانند بهاری بود که از همه سو می‌آمد، دیوارها و سیمهای خاردار مرزها را به یک سو می‌زد و می‌شست و بذره‌های نبوغ و استعداد را که نظام طبقاتی در طول ده‌ها نسل مجال شکفتن و بالیدن

بدانها نداده بود در بهار عادل خویش به رشد و بالیدن و می داشت. در این بهار عادل در هر یک از مناطق جغرافیائی قلمرو اسلامی رستنی هائی با رنگ و بوی اقلیمی خویش بالید و رشد کرد که اگرچه در تحلیل دقیق نهائی می توان رنگ و صبغه محلی و ویژگیهای بومی آن را مورد بررسی قرار داد، اما به قول اقبال لاهوری تمیز رنگ و بوی بر این گلها حرام است:

چون گل صديرك ما را بويكي است

اوست جان این نظام و او یکی است

و به قول معزی از حلب تا کاشغر، یا بهتر بگوئیم از طنجه تا قندهار و دامنه های پامیر، همه پرورده یک نوبهارند و جان این نظام یکی است. غزالی در چنین روزگاری زاده و پرورش یافته است. کارگرزاده ای از طوس که اگر در نظام طبقاتی ساسانی متولد شده بود ناگزیر بود خود و احفادش تا روز قیامت در طبقه خویش همچنان محروم از فرهنگ و معارف بمانند. او نیز مانند هزاران بذر دیگر، در گستره این بهار عادل شکفت و بالید و بارور شد تا به گونه درختی برومند و سایه گستر درآمد که شاخ و برگش سراسر قلمرو این بهار عادل را فرا گرفت و چنین توفیقی برای کمتر بذری از بذرهای روینده در این بهار حاصل شده است.

بی گمان غزالی در حوزه فرهنگ و مدنیت اسلام، بزرگترین چهره ای است که در طول قرون و اعصار، اعتبار و حیثیت خود را در سراسر این قلمرو جغرافیائی گسترده حفظ کرده است. کتابهای او از دورترین مناطق شرق اسلامی تا مغرب اقصی همه جا پراکنده و مورد بحث و گفتگو و نقض و ابرام می باشد. همین چند سال پیش (شوال ۱۳۸۰ برابر مارس ۱۹۶۱) جشن نهمصدمین سال تولد او را در دمشق گرفتند و از تمام ممالک اسلامی که فرهنگشان کم و بیش متأثر از شخصیت غزالی است نمایندگان و سخنرانانی شرکت کردند ولی متأسفانه معلوم نیست به چه علت نماینده ای از سوی دولت ایران در این مجمع شرکت نکرد و حاصل سخنرانیهای آن مجمع در مجموعه بزرگی بنام «ابو حامد الغزالی» فی الذکری المئویة التاسعة

لمیلاده « نشر یافت که در کار غزالی‌شناسی جویندگان را به کارمی‌آید و در همین مجموعه معلوم می‌شود که غزالی، حتی در دورترین مناطق مغرب اقصی چه نفوذی داشته و هم‌اکنون نیز دارد چندان که در هاله‌ای از عصمت و قدس پیچیده شده و به قول یکی از اساتید بلاتشبه همانگونه که ائمه علیهم‌السلام به خواب مردم سرزمین مامی آیند و در رؤیا برایشان چهره می‌نمایند، در بعضی از کشورهای اسلامی، غزالی نیز در رؤیای مردم ظهور می‌کند چرا که او از حد یک متفکر و دانشمند فراتر رفته و به گونه «ولی»یی از اولیاء الله درآمده است.

در واقع جویندگان حقیقت در جهان بسیار بوده و هستند و از این میان آنها که آرامش وصول به حقیقت را احساس کرده باشند کمترند. علاوه بر این میزان جستجو در راه حقیقت نیز یکسان نیست چرا که نیروها و شوق‌ها مانند نور دارای مراتب مختلف می‌باشند.

در فرهنگ اسلامی خیام‌ها و معری‌ها در جستجوی حقیقت سرگردان زیسته‌اند و مرده‌اند و غزالی‌ها و مولوی‌ها آرامش وصول به آن را (چیزی که خود با اطمینان کامل آن را حقیقت خوانده‌اند و امری نفسانی است) یافته‌اند با این تفاوت که وصول به حقیقت در امثال مولوی، در یک لحظه از یک دیدار حاصل شده است بی‌آنکه قبل از آن وحشت و اضطراب جستجو را حس کرده باشد اما غزالی از آنها است که اضطراب و تپش جستجو را در خویش بسیار دیده و دیرزمانی دلش در جستجوی حقیقت تپیده و حقیقت نیز یکباره بدو روی ننموده است، هر لحظه به شکلی آن بت عیار درآمده تا سرانجام در سالهای آخر، اطمینان و آرامش خویش را باز یافته و یقین حاصل کرده است و پیدا است که یقین هر کس برای خودش حجت است اگر برای دیگران نباشد.

زندگی نامه امام محمد غزالی

حجة الاسلام امام زين الدين ابو حامد محمد بن محمد بن محمد بن احمد طوسي غزالی در یکی از روزهای سال ۴۵۰ هجری قمری در خانواده پیشه‌وری فقیر و پرهیزکار از اهل طبران طوس به دنیا آمد. پدرش پشمریسی می‌کرد و به همین جهت غزالی نامیده می‌شد و چون علاقه و اخلاصی به صوفیان داشت و به مجالس آنها می‌رفت یک نیمه صوفی محسوب می‌شد. وی در حدود سال ۴۶۵ هجری قمری درگذشت و پسرانش را به یکی از دوستانش به نام ابو حامد رادکانی سپرد و او هم در تربیت و فرستادن آنان به مدارس کوشید.

ابو حامد غزالی قرآن را در مکتب آموخت و بیشتر اوقاتش در جوانی به تفسیر و تدبیر در آیات می‌گذشت البته به نحو ولغت و بیش از همه دروس به فقه نیز علاقه داشت. وی پس از طوس برای تحصیل راهی جرجان شد و نزد امام ابو نصر اسماعیلی فقیه بزرگ تلمذ کرد و سپس به وطن خود طوس بازگشت. امام اسعد سیهنی که از علمای فقه و خلاف^(۱) بود از او روایت می‌کند «که چون از جرجان برمی‌گشتم در راه مرا قطعی افتاد و هر چه داشتم ببرند به التماس و سوگندان در پی دزدان افتادم که هر چه بردید بجل کردم. توپره‌ای دارم مشتی کاغذ در آن است به کار شما نیاید آن را به من باز دهید چون بسیار لابه کردم بزرگ دزدان را دل بر حال من بسوخت گفت در توپره چیست که این مایه بدو دل بسته‌ای؟ گفتم تعلیقه‌ها است که یک چند از خانمان دور شده و به نوشتن و آموختن آنها رنج فراوان دیده‌ام. گفت چه گوئی که درس آموخته و دانش اندوخته‌ام و حال آنکه چون، کاغذ پاره‌ها از تو بگرفتم بی‌دانش ماندی

۱- یکی از شعب فن جدل که کیفیت ایراد حجت‌های شرعی و دفع شبهات با ایراد براهین قطعی به یاری آن شناخته شود. (فرهنگ معین)

این چه دانش بود که دزدان از تو توانستند گرفتن پس بفرمود تا تو بره بدو باز دادند. غزالی گوید این سخن از پیشوای دزدان گوئی هدایت خداوندی بود که از زبان وی بر من کارگر شد. از آن پس جهد کردم که هر چیز را چنان آزمودم که از من نتواند ربود، به طوس برگشتم سه سال رنج بردم تا آنچه تعلیقه نوشته بودم از بر کردم»^(۱). پس از سه سال که در طوس ماند با تنی چند از طالبان علم به عزم تحصیل راهی نسا بود که مرکز علمای خراسان بود و با عشقی سرشار و تلاشی بسیار نزد مشهورترین علمای آنجا یعنی امام الحرمین ابوالعالی جوینی به تحصیل علوم و فنون پرداخت چنانکه در میان صدها تن از شاگردان وی بر همه پیشی گرفت و استاد نیز به داشتن چنین شاگردی بخود می بالید و به قول بعضی بر او رشک می برد.

ابوحامد در عین مطالعه و تحصیل از اندیشه تألیف نیز غافل نبود چنانکه از بعضی سخنان امام الحرمین و پاره‌ای اندیشه‌های خویش مجموعه‌ای به نام المنخول من تلخیص الاصول را گردآوری کرده بود و هنگامی که امام آنرا ملاحظه کرد گفت: «زنده‌زنده مرا دفن کردی چرا صبر نکردی تا من بمیرم» در عین حال امام اگر در دل از او نگرانی داشت ولی در ظاهر نسبت به او محبت می کرد و به وجودش می نازید و او را می نواخت. غزالی با دوتن از شاگردان نوعی رقابت دوستانه داشت یکی کیای هراتی که بعدها در نظامیه بغداد جای غزالی را گرفت و دیگری ابوالمظفر خوافی که بعدها قاضی طوس شد و هر دو پیش از غزالی مردند ولی هیچ یک شهرت پایدار غزالی را نیافتند و امام الحرمین درباره آنان گفته بود: «غزالی دریائی است بی پایان، کیا شیرینی است دمان و خوافی آتشی است سوزان». از دوستان دیگر غزالی یکی ابوطاهر شباک که همسن و سال و حدود ۲۰ سال همراه و همراز و همسفر او بود و دیگری ابوالقاسم حاکمی که از نسا بود با وی دوست شد و یکی دو سال مسن تر از غزالی بود.

۱- این حکایت را خواجه نظام الملک نیز نقل کرده است.

صوفیه از روزگار شیخ ابوسعید ابوالخیر و امام قیشری در خراسان محبوبیتی بی‌مانند داشتند که حتی فقها و مشایخ حدیث را نسبت به آنان خاضع می‌کرد بخصوص که امام الحرمین از احوال و مقامات صوفیان با تحسین و اعجاب یاد می‌کرد و با اینکه فقیه و متکلم بود به عوالم عرفانی نیز علاقه داشت. و همچنین حلقهٔ درس ابوعلی فارمدی در نساپور که به شیوهٔ امام قیشری بوده و تصوف را بازهد و پارسائی توأم می‌کرد همه اینها موجباتی بود که غزالی را جلب می‌کرد و او را به ارتباط با صوفیه وامی‌داشت و می‌توان گفت که وی در برخی از مجالس صوفیه و مجالس وجد سماع پنهانی گهگاه شرکت می‌کرده است به دلیل اینکه در بعضی از کتابهایش از اسرار خافیه و بیت‌ها و قول‌های قوالان شاهد زنده یاد کرده است. ملاقات ابوحامد غزالی با حکیم عمر خیام نیز باید در همین دوران دانش‌اندوزی وی در نساپور باشد که به موجب روایات ابوحامد با خیام ملاقاتهای متعدد داشته و حتی می‌گویند درس ریاضی را نزد وی خوانده و پنهانی علم فلک را نزد وی آموخته است که گویا یکبار خیام دستور داده است طبیل و بوق بزنند تا فقیه جوان پیش خلق رسوا شود. ابوحامد علاقهٔ فراوانی به جستجوی حقیقت داشت و شور و شوق معرفت به تمام وجودش غلبه کرده بود به‌طوری‌که برای این جستجو هر دری را می‌کوبید و سال‌ها طول کشید تا اینکه در پایان جستجوهای روحانی خویش به تصوف روی آورد ولی برادرش احمد خیلی پیش از او خود را از قیود دنیا رها کرده بود.

استاد غزالی (امام الحرمین) در سال ۴۷۸ هجری قمری فوت کرد وی در روزهای آخر عمرش می‌گفت: «به کلام مشغول نشوید اگر من می‌دانستم کلام مرا به کجا می‌کشاند هرگز بدان اشتغال نمی‌جستم». مرگ استاد غزالی را از کلام و اهل مدرسه بیزار کرد. درین موقع غزالی هنوز بیش از ۲۸ سال نداشت؛ با این همه خود را برای جانشینی وی شایسته‌تر می‌یافت. سپس غزالی به لشکرگاه سلطان (عسکر یا معسکر) که در خارج شهر نساپور بود روی آورد و تا هنگامی که به بغداد رفت همراه موکب

خواجه نظام الملک بود و غالباً بین نشابور و اصفهان و بغداد مسافرت می نمود. پس از هفت سال غزالی به بغداد رفت و در رمضان همان سال نیز خواجه و سلطان با شکوه و جلال هر چه تمامتر وارد بغداد که دارالخلافه بود شدند و غزالی را مورد محبت و نواخت قرار دادند. در این هنگام غزالی استاد و مدرس نظامیه بغداد شده بود. نظامیه بغداد بر خلاف مشهور اولین مدرسه ای نبود که در دنیای اسلام بوجود آمده باشد اما به مناسبت ارتباط وزیر بزرگ، حشمت و شهرت بی نظیری یافته بود. نظامیه هم کتابخانه و بیمارستان مرتب داشت و هم به طلاب علوم دینی مدد معاش و حجره داده می شد. مدرس در این مدرسه اهمیتی خاص داشت و از جانب وزیر یا سلطان یا خلیفه انتخاب می شد با حقوق و مستمری هنگفت. در حقیقت نظامیه بغداد را خواجه نظام الملک برای ابواسحق شیرازی ساخت که در فقه قدرت و تبحری کم نظیر داشت و در علوم دیگر نیز؛ بطوری که در مناظره کمتر کسی می توانست با او برآید. در عین حال بسیار ساده و بی ادعا بود و نسبت به قدرتمندان بی اعتنا گویند به درخواست خواجه بزرگ فقهای عصر گواهی نامه ای تهیه کردند در باب پاك اعتقادی وزیر. ابواسحق نوشت «حسن بهترین ستمکارانست» خواجه چون نوشته را دید بگریست و گفت هیچ کس از وی درست تر ننوشت. پس از وی چند تن از اساتید مدرس نظامیه شدند تا اینکه اختلاف داعیه داران تدریس، نگرانی خواجه نظام الملک را موجب شد و در این موقع ابوحامد غزالی جوان ۳۴ ساله را به تدریس آنجا گماشت. قدرت بیان و جاذبه شخصیت خیلی زود این فقیه طوسی را در بغداد معروف و مقبول کرد بگونه ای که حدود ۳۰۰ - ۴۰۰ تن از فقیهان نام آور بغداد غالباً به درس او می آمدند و بی شک کسانی هم می آمدند که فقیه خراسان را بیازمایند و یا به دام اندازند و حتی فقیه معروف حنبلی به نام ابن عقیل که ۲۰ سال از وی مسن تر بود نیز به درس او می آمد.

پس از چندی خواجه نظام الملک به قتل رسید (۴۸۵ هجری قمری) و سلطان نیز چهل روزی پس از او مرد. این جریانات نشانه ای از پوچی و